بسم الله الرحمن الرحیم

24/۰۹/95 اصول عملیه - برائت - ادله احتیاط اخباری ها - آیات دال بر احتیاط

کلام شیخ طوسی در تفسیر آیه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه

احتمالات مختلفی در معنای آیه شریفه «و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه» در کتب تفسیری بیان شده است. مرحوم شیخ طوسی در تبیان پس از بیان چهار احتمال در معنای آیه، اولی را حمل بر اراده تمامی معانی می دانند.[[1]](#footnote-1) این سخن در کلام شیخ طوسی مکرر وارد شده است که بعد از بیان چند معنا، اولی را حمل بر اراده تمامی معنای دانسته است. این عمل شیخ طوسی می تواند از باب استعمال لفظ در اکثر از معنا باشد چه اینکه شیخ طوسی قائل به جواز استعمال لفظ در اکثر از معنا و ظهور کلام در چنین استعمالی است و می تواند به علت تصویر جامع به نحو مشترک لفظی یا مشترک معنوی و اصل اولی در اراده معنای جامع باشد. این دو احتمال در تمام موارد نیست و در برخی موارد جامع گیری امکان داشته و هر دو احتمال جریان دارد و در برخی از موارد، جامع گیری امکان ندارد و تنها احتمال استعمال لفظ در اکثر از معنا جریان دارد.

**توجیه کلام شیخ طوسی**

به نظر می رسد می توان به نحوی دیگر، کلام شیخ را تقریب کرد که مشکل استعمال لفظ در اکثر از معنا یا جامع گیری وجود نداشته باشد.

این امکان وجود دارد که مرحوم شیخ طوسی، لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه را به عنوان کبرایی کلی معنا کرده و چهار معنای محتمل در آیه را از باب بیان داعی بر آوردن کبری بیان کرده باشند. مطابق این بیان، احتمالات مذکور احتمالات در داعی است نه اینکه در معنای مستعمل فیه چهار احتمال وجود داشته باشد و در نتیجه مشکل استعمال لفظ در اکثر از معنا و جامع گیری در آن وجود

ندارد. چه آنکه روشن است بحث جامع گیری و استعمال لفظ در اکثر از معنا، در مستعمل فیه است نه داعی.

**خلاف ظاهر بودن تعدد دواعی**

در این فرض که بحث در معنای مستعمل فیه آیه است بیان شد، استعمال در تمام این معانی یا از باب استعمال لفظ در اکثر از معناست یا جامعی لفظی یا معنوی بین این معانی تصویر شده است. اثبات صحت این نوع استعمال نیازمند اثبات جایز بودن استعمال لفظ در اکثر از معنا یا جواز جامع گیری و هم چنین ظهور لفظ در استعمال در اکثر از معنا یا استعمال در جامع است. بیان شد به نظر ما، هر چند استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز است اما، این نوع استعمال خلاف ظاهر است و نمی توان آیات قرآنی را به این معنا دانست. در تقریب جدیدی که بیان شد، نیازی به مقدمه اول نیست زیرا بحثی در جواز تعدد داعی نیست اما شاید مقدمه دوم قابل اثبات نبوده و تعدد داعی بر خلاف اصل باشد. زیرا تعدد داعی استعمال، خلاف متعارف است و اصل با عدم آن است.

**بازگشت اختلاف معانی حروف به اختلاف در داعی**

 مرحوم آخوند[[2]](#footnote-2) در معنای اوامر، حروف و استفهام، اختلاف در معانی را به اختلاف در دواعی بازگردانده و موضوع له و مستعمل فیه را واحد می داند. بیان شد به نظر می رسد، این دواعی تنها داعی صرف نیستند بلکه قصد افهام آن وجود دارد و هر چند این دواعی در مرحله دلالت استعمالی دخالت ندارد اما در مرحله دلالت تفهیمی دخیل هستند. در بحث ما نیز داعی از استعمال از سنخ مدلول تفهیمی است و بحث این است که خداوند در مقام افهام چیست؟ در داعی از آوردن کبرای کلی، چهار احتمال وجود دارد. جهاد را ترک نکنید که ترک جهاد القای در تهلکه است. یا جهاد را بدون مقدمه انجام ندهید که جهاد بدون عِدّه و عُدّه، القای در تهلکه است یا انفاق را ترک نکنید که القای نفس در تهلکه است یا یا انفاق را زیاده از حد نکنید که منجر به القای در تهلکه است. داعی از استعمال از سنخ مدلول تفهیمی است و مدالیل تفهیمی نیز مصبّ اصول لفظیه هستند. پس بازهم بحث شناخت داعی استعمال مطرح است.

**عدم تخصیص آیه به مورد داعی**

همانگونه که بیان شد، بحث از داعی استعمال و لا تلقوا بایدکم الی التهلکه نیازمند بررسی است و نمی تواند تمام دواعی مذکور، مراد باشد اما جدای از داعی بر ذکر کبری، به نظر کبری کلیت دارد و می توان آن را در موارد مختلف استعمال کرد هر چند مورد آیه نباشد. پس اگر استدلال به آیه در شبهات بدویه تام باشد، مجرد اختصاص داعی در آیه به یک مورد، موجب تخصیص کبری نیست. بله در صورتی که نحوه تطبیق کبری بر مورد بر فهم کبری دخالت داشته و فهم کبری بر تطبیق کبری در بحث ما دخیل باشد، مشکل ایجاد می شود که در آیه مورد بحث اینگونه نیست.

**آیه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه در روایات**

شاهد بر کلیت کبری و عدم اختصاص به مورد آیه، روایات متعددی است که به آیه شریفه در موارد مختلفی استشهاد کرده اند. در روایات این آیه در موارد متعددی به کار رفته است و برخی از این موارد با مورد آیه تفاوت است و این به علت وجود کبرای کلی در آیه است و وجود داعی خاص در آیه موجب تخصیص نیست.

روایات محور های متعددی دارد که یکی از اصلی ترین محورهای روایات بحث لزوم تقیه است.

عن حذیفه: قال لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه قال هذا فی التقیه[[3]](#footnote-3)

«هذا فی التقیه» در روایت حذیفه به معنای بیان داعی نیست بلکه برای بیان تطبیق قاعده است. در نسخه ای فی النفقه وارد شده است که در این صورت می تواند بیان داعی باشد که آیه اشاره به «انفقوا فی سبیل الله» بوده و امر به نفقه یا امر به محدود کردن نفقه می کند.

وَ اسْتَقْبِلْ مَنْ تَتَّقِیهِ بِالتَّحِیَّةِ فَإِنَّ الْمُتَعَرِّضَ لِلدَّوْلَةِ قَاتِلُ نَفْسِهِ‏ وَ مُوبِقُهَا إِنَّ اللَّهَ یَقُولُ‏ وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ‏ إِلَی‏ التَّهْلُکَةِ[[4]](#footnote-4)

روایت بعدی روایت امام سجاد ع است.

وَ حَقُّ السُّلْطَانِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّکَ جُعِلْتَ لَهُ فِتْنَةً وَ أَنَّهُ مُبْتَلًی‏ فِیکَ‏ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ عَلَیْکَ مِنَ السُّلْطَانِ وَ أَنَّ عَلَیْکَ أَنْ لَا تَتَعَرَّضَ لِسَخَطِهِ فَتُلْقِیَ بِیَدِکَ إِلَی التَّهْلُکَة[[5]](#footnote-5) این روایت نیز نوعی تقیه را بیان می کند و اشاره به آیه شریفه دارد.

روایت بعدی روایت امالی صدوق در داستان ولایت عهدی مأمون است.

فَبِاللَّهِ أُقْسِمُ لَئِنْ قَبِلْتَ‏ وِلَایَةَ الْعَهْدِ وَ إِلَّا أَجْبَرْتُکَ عَلَی ذَلِکَ فَإِنْ فَعَلْتَ وَ إِلَّا ضَرَبْتُ عُنُقَکَ فَقَالَ الرِّضَا ع قَدْ نَهَانِیَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أُلْقِیَ بِیَدِی إِلَی التَّهْلُکَةِ فَإِنْ کَانَ الْأَمْرُ عَلَی هَذَا فَافْعَلْ مَا بَدَا لَکَ[[6]](#footnote-6)

روایت بعدی:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ بَشَّارٍ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَیْهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ بَکْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُصْعَبٍ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ‏ سَلَمَةَ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ طَاعَةُ السُّلْطَانِ‏ وَاجِبَةٌ وَ مَنْ تَرَکَ طَاعَةَ السُّلْطَانِ فَقَدْ تَرَکَ طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ دَخَلَ فِی نَهْیِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ‏ وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَة[[7]](#footnote-7)

طاعت سلطان در دیدگاه شیعه وجوب نفسی ندارند بلکه اطاعت سلطان از باب تقیه واجب است و این روایت شریف نیز با تمسک به آیه شریفه، به همین معنا اشاره دارد.

روایت بعدی:

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَوْمَأَ بِیَدِهِ إِلَی‏ فِیهِ‏ فَأَمْسَکَهُ‏ یُعَلِّمُنَا أَیْ هَکَذَا أَنَا سَاکِتٌ فَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَةِ مَعْشَرَ شِیعَتِنَا فَتُمَکِّنُوا عَدُوَّکُمْ مِنْ رِقَابِکُمْ فَتَکُونُوا عَبِیداً لَهُمْ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ أَرْبَابُهُمْ وَ سَادَاتُهُمْ فَإِنَّ فِی التَّقِیَّةِ مِنْهُمْ لَکُمْ رَدّاً عَمَّا قَدْ أَصْبَحُوا فِیهِ مِنَ الْفَضَائِح[[8]](#footnote-8)‏

این روایت در قصص الانبیا راوندی ذیل داستان هابیل و قابیل وارد شده است. امام صادق ع با اشاره به دهان خویش، بستن آن و سکوت را از باب تقیه دانسته و اینکه نباید خود را در هلاکت بیاندازم.

روایت خصال[[9]](#footnote-9) و احتجاج[[10]](#footnote-10) نیز در همین فضاست.

روایت بعدی:

ِ ثُمَّ أَقْبَلَ النَّبِیُّ ص عَلَی عَلِیٍّ ع فَقَالَ یَا عَلِیُ‏ إِنَّکَ سَتَلْقَی [بَعْدِی‏] مِنْ قُرَیْشٍ شِدَّةً مِنْ تَظَاهُرِهِمْ عَلَیْکَ وَ ظُلْمِهِمْ لَکَ فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَاناً [عَلَیْهِمْ‏] فَجَاهِدْهُمْ وَ قَاتِلْ‏ مَنْ‏ خَالَفَکَ‏ بِمَنْ وَافَقَکَ فَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَاناً فَاصْبِرْ وَ کُفَّ یَدَکَ وَ لَا تُلْقِ بِیَدِکَ‏ إِلَی التَّهْلُکَةِ [[11]](#footnote-11)

در این روایت، جهاد بدون عِدّه و عُدّه، مصداق القای در تهلکه قرار داده شده است و به معنای تقیه نزدیک است.

روایت بعدی:

فَرَجَعَ إِلَی عَلِیٍ‏ فَقَالَ لَهُ: «مَا ذَا دَعَاکَ إِلَی مَا صَنَعْتَ‏ یَا عَکْبَرُ؟ لَا تُلْقِ نَفْسَکَ إِلَی التَّهْلُکَةِ» قَالَ: أَرَدْتُ غِرَّةَ ابْنِ هِنْدٍ.[[12]](#footnote-12)

در این نقل، عکبر در حنگ صفین یک دفعه به سپاه معاویه حمله می کند. سعی کرد به معاویه نزدیک شود اما نتوانست و بازگشت. امیر مؤمنین ع علت این کار را از او پرسید و این کار او را القای در تهلکه دانست. او نیز علت این کار را غاف گیر کردن معاویه بیان کرد.

روایت بعدی:

عن عبد اللَّه بن حوزة الأزدیّ‏ قال: کنت مع مالک بن کعب حین نزل بنا النّعمان بن بشیر و هو فی ألفین و ما نحن الّا مائة فقال لنا: قاتلوهم‏ فی‏ القریة و اجعلوا الجدر فی ظهورکم و لا تلقوا بأیدیکم الی التّهلکة و اعلموا أنّ اللَّه تعالی ینصر العشرة علی المائة، و المائة علی الألف، و القلیل علی الکثیر ممّا یفعل اللَّه ذلک.[[13]](#footnote-13)

قریه در مقابل بیابان و به معنای مجتمع و محل مسکونی است. معنای اصلی قری نیز جمع است و به قرآن به این سبب که مجموع است، قرآن گفته می شود. در این نقل، مالک بن کعب به صد نفر همراه خود که در مقابل دو هزار نفر نعمان بن بشیر بودن، می گوید: در محلی که خانه ها در آن وجود دارد نبرد کنید و دیوارها را پشت خود قرار دهید تا از پشت به شما حمله نکنند و مبادا در بیابان نبرد کنید که خود را در هلاکت انداخته اید.

روایت بعدی:

احذر کل‏ الحذر أن یخدعک الشیطان فیمثل لک التوانی فی صورة التوکل و یورثک الهوینی بالإحالة علی القدر فإن الله أمر بالتوکل عند انقطاع الحیل و بالتسلیم للقضاء بعد الإعذار فقال‏ خُذُوا حِذْرَکُمْ‏ وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَةِ و قال النبی ص اعقلها و توکل.[[14]](#footnote-14)

در این روایت، امیر مؤمنین ع می فرماید: مبادا شیطان تنبلی را در صورت توکل به تو نشان دهد و شل گیری و تسویف را با احاله به قدر، در تو ایجاد کند. الهُوَینی، مصغر الهون است و به معنای شل گرفتن کارهاست. در ادامه امیرمؤمنین ع می فرماید: بعد از انجام احتیاطات لازم، کار را به خدا واگذار کنید و آنجا جایگاه توکل است و می فرماید: تمام مقدمات را آماده کنید و مبادا بدون آماده کردن مقدمات خود را در هلاکت بیاندازید. این روایت نیز، آیه قرآن را ناظر به جنگ بدون آماده

کردن مقدمات و هزینه دانسته است. اعقلها و توکل نیز اشاره به این معناست که با توکل زانوی اشتر ببند.

**داستان هایی در توکل**

مرحوم جد ما[[15]](#footnote-15) از عیال اولشان که غیر از مادر بزرگ ما بود، فرزندی داشتند. روزی این فرزند ده، دوازده ساله همراه با عمه خود به حمام می رود و در خزینه حمام خفه می شود و از دنیا می رود. مرحوم جد ما گفتند: من به خاطر این بچه در حیات خانه حوض درست نکردم ولی اگر قرار است کسی به غرق شدن بمیرد، غرق می شود. بعد از این ماجرا مرحوم جد ما دستور می دهند در حیات خانه حوض بسازند. ایشان گفته بودند: در زندگی مراقبت ویژه لازم نیست انسان مانند متعارف رفتار کند و بقیه را با توکل به خدا واگذار کند.

بر همین اساس به نظر می رسد نباید توکل بر خدا را فراموش کرد. خانم دکتر همشیره ما می گفت: در بین دکتر ها مرسوم است که نسبت به بیمارانی که بیشتر سفارش می شدند، نگرانی بیشتری ایجاد می شود به عنوان نمونه یکی از همکاران در دوران جنگ که نخ بخیه نبود، تکه نخ های بخیه خارجی را جمع کرده بود تا در زمان زایمان، از آنها استفاده کند. اما همین شخص زایمانی داشت که نظیر نداشت و در محیطی بدون امکانات و با سختی زیاد زایمان کرد.

سخن در توکل در کنار گذاشتن اسباب ظاهری نیست که این کار بسیار اشتباهی است. هر چند از ائمه ع گاه برای نشان دادن این که اسباب ظاهری کاره ای نیستند، کارهایی سرزده است اما این کار ها تنها برای نشان دادن عدم اعتماد به اسباب ظاهری و فراموش نکردن خداوند است نه این که انسان اسباب ظاهری را کنار بگذارد. توکل آن است که انسان اسباب ظاهری را تهیه کند اما به آنها دل نبندد و کار را به خدا واگذار کند.

آقا مجتبی پسر عموی ما نقل می کرد: زمانی که بلیط های تایتانیک را می فروختند این گونه تبلیغ می کردند که حتی خدا نیز نمی تواند این کشتی را غرق کند. این قدر به ساخت کشتی اعتماد و اعتقاد

وجود داشت که در ساعت های اولیه درخواست کمک از جانب کشتی تایتانیک، شوخی تلقی شده بود و به همین سبب کمک رسانی به تأخیر افتاد و به همین سبب دو سوم مسافرهای کشتی که کل مسافرهای آن، بیش از دو هزار نفر بوده، غرق می شوند و اگر نیروهای امداد زودتر می آمدند افراد بیشتری نجات پیدا می کردند. همین است که حضرت می فرماید: الْکِبْرُ رِدَاءُ اللَّهِ فَمَنْ نَازَعَ اللَّهَ شَیْئاً مِنْ ذَلِکَ أَکَبَّهُ اللَّهُ فِی النَّارِ[[16]](#footnote-16)

**معنای «با» در « بایدکم»**

در مورد معنای «با» بحثی وجود دارد که شهید صدر معنای جدیدی ارائه داده که در کتب تفسیری وارد نشده است.

اخفش «با» را زائده گرفته است و برخی مانند راغب در مفردات، انفسکم را در تفدیر گرفته اند. راغب در ادامه سخنی دارد که به نظر صحیح نیست. او می نویسد: حذف انفسکم به قصد تعمیم است.[[17]](#footnote-17) زیرا آنچه محرم است القای نفس و القای غیر در تهلکه است و انفسکم حذف شده تا حرمت القای غیر در تهلکه نیز بیان شود.

به نظر می رسد، زائده بودن «با» وجهی ندارد و تا بتوان معنایی برای «با» تصویر کرد، زائده بودن آن وجهی ندارد. بازگشت این سخن به انکار اصل وجود حروف زائد در قرآن نیست. زیرا همانگونه که مرحوم جدّ ما در حاشیه یکی از کتاب های خویش از سید رضی نقل کرده است. حروف زائد هر چند فائده معنوی ندارند اما می توانند فائده لفظی داشته باشند و موجب زیبایی آهنگ قرآن باشند. سپس ایشان به «ها»ی سکت در آیه «هَلَکَ عَنِّی سُلْطانِیَهْ»[[18]](#footnote-18) ‏تمثیل کرده است که «ها»ی سکت هیچ معنایی ندارد ولی موجب زیبا شدن آهنگ است. پس زائده بودن حروف به معنای بی فائده بودن آنها نیست و نمی توان وجود حروف زائده در قرآن را به عنوان اشکال وارد کرد. اما اصل اولی در حروف معانی، معنا داشتن است.

اما کلام مفردات راغب در حذف مفعول برای افاده تعمیم صحیح نیست زیرا تقدیر عملیاتی قانونمند است و باید کلمه موجود دال بر لفظ یا معنای مقدّر باشد تا بتوان تقدیر لفظی یا تقدیر معنوی را قائل شد. پس حذف مفعول باید به دلالت لفظ موجود بر مفعول محذوف باشد و وجود دال لفظی مصحّح تقدیر مفعول است و دیگر نیازی به تصویر قصد تعمیم نیست. در نظریه تقدیر به نحو عام بیان شد، تقدیر عملیات طبیعی متکلم است که گاه متکلم به علت دلالت لفظ موجود بر لفظ مقدر یا معنای مقدر، بر همین لفظ اکتفا می کند اما الفاظ موجود باید دال بر مقدر باشد و نمی توان هر معنا یا لفظی را مقدر دانست.[[19]](#footnote-19)

در آیه شریفه نیز «بایدیکم» قرینه بر حذف مفعول «انفسکم» است. زیرا دست غالبا برای حفظ نفس و حمائل از صدمه است و خداوند متعال با استعمال بایدکم الی التهلکه علاوه بر تفهیم انفسکم محذوف در صدد افهام آن است که با دستی که ابزاری برای حفظ نفس است جان خود را به هلاکت نیاندازید.

تقدیر انفسک در آیه شریفه از روایات نیز قابل اثبات است که یکی از این روایات، همین روایت تحف العقول است. وَ اسْتَقْبِلْ مَنْ تَتَّقِیهِ بِالتَّحِیَّةِ فَإِنَّ الْمُتَعَرِّضَ لِلدَّوْلَةِ قَاتِلُ نَفْسِهِ‏ وَ مُوبِقُهَا إِنَّ اللَّهَ یَقُولُ‏ وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ‏ إِلَی‏ التَّهْلُکَةِ[[20]](#footnote-20)

**هلاکت مالک یا مال؟**

 شهید صدر یکی از محتملات در معنای آیه را این دانسته است که مراد هلاکت مال است نه مالک یعنی آیه به «و انفقوا» اشاره دارد و بیان می کند با دستان خود مال خود را نابود نکنید. این احتمال می تواند با مقدّر دانسته اموالکم به جای انفسکم باشد و می تواند معنایی کنایی باشد که گویا هلاکت مال، هلاکت نفس است. به هر حال به نظر می رسد؛ این احتمال، احتمالی بسیار بعید است زیرا ظاهر ابتدایی هلاکت، هلاکت نفس است نه هلاکت مال و اراده هلاکت مال، نیازمند مؤونه زائده است. از

سویی دیگر، «بایدیکم» بیشتر با هلاکت نفس تناسب دارد نه هلاکت مال. بر همین اساس در هیچ یک از کتب، غیر از کلام شهید صدر این احتمال بیان نشده است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. التبيان فى تفسير القرآن ج‏2 152

و قيل في معنى الآية وجوه: أحدها- قال الحسن، و قتادة، و مجاهد، و الضحاك، و هو المروي عن حذيفة، و ابن عباس: إن معناها «لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» بالامتناع من الإنفاق في سبيل اللَّه. الثاني- ما روي عن البراء ابن عازب، و عبيدة السلماني: لا تركبوا المعاصي باليأس من المغفرة. الثالث- ما قال البلخي، من أن معناها: لا تتقحموا الحرب من غير نكاية في العدّو، و لا قدرة على دفاعهم. الرابع- ما قاله الجبائي لا تسرفوا في الإنفاق الذي يأتي على النفس.

و الأولى حمل الآية على عمومها في جميع ذلك. [↑](#footnote-ref-1)
2. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 69 [↑](#footnote-ref-2)
3. تفسیر عیاشی؛ ج 1، ص : 87. [↑](#footnote-ref-3)
4. تحف العقول ؛ النص ؛ ص309 [↑](#footnote-ref-4)
5. من لا يحضره الفقيه ؛ ج‏2 ؛ ص620 و خصال؛ ص: 367 [↑](#footnote-ref-5)
6. الأمالي( للصدوق) ؛ النص ؛ ص70 مجلس 16 حدیث 13 و عیون؛ ج 2، ص: 139 و علل الشرایع؛ ج 1، ص: 238 حدیث 1. [↑](#footnote-ref-6)
7. الأمالي( للصدوق) ؛ النص ؛ ص337، مجلس 54، ح 20 [↑](#footnote-ref-7)
8. قصص الأنبياء عليهم السلام (للراوندي) ؛ ص57 [↑](#footnote-ref-8)
9. الخصال ؛ ج‏2 ؛ ص461

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي النَّهِيكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ خَلَفُ بْنُ سَالِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: كَانَ الَّذِينَ أَنْكَرُوا عَلَى أَبِي بَكْرٍ جُلُوسَهُ فِي الْخِلَافَةِ وَ تَقَدُّمَهُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ كَانَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ‏ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ وَ بُرَيْدَةُ الْأَسْلَمِيُّ وَ كَانَ مِنَ الْأَنْصَارِ خُزَيْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ وَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ وَ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنُ التَّيِّهَانِ وَ غَيْرُهُمْ فَلَمَّا صَعِدَ الْمِنْبَرَ تَشَاوَرُوا بَيْنَهُمْ فِي أَمْرِهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ هَلَّا نَأْتِيهِ فَنُنَزِّلَهُ عَنْ مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَالَ آخَرُونَ إِنْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ أَعَنْتُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ‏ وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ لَكِنِ امْضُوا بِنَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع نَسْتَشِيرُهُ وَ نَسْتَطْلِعُ أَمْرَهُ فَأَتَوْا عَلِيّاً ع فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ضَيَّعْتَ نَفْسَكَ وَ تَرَكْتَ حَقّاً أَنْتَ أَوْلَى بِهِ وَ قَدْ أَرَدْنَا أَنْ نَأْتِيَ الرَّجُلَ ..... [↑](#footnote-ref-9)
10. متن احتجاج مانند متن خصال است: الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج‏1، ص: 75 [↑](#footnote-ref-10)
11. كتاب سليم بن قيس الهلالي ؛ ج‏2 ؛ ص568 و کمال الدین؛ ص: 264 نقلا عن کتاب سلیم [↑](#footnote-ref-11)
12. وقعة صفين ؛ النص ؛ ص451 [↑](#footnote-ref-12)
13. الغارات (ط - الحديثة) ؛ ج‏2 ؛ ص456 [↑](#footnote-ref-13)
14. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ؛ ج‏20 ؛ ص306 [↑](#footnote-ref-14)
15. مرحوم آیت الله سید احمد زنجانی ره [↑](#footnote-ref-15)
16. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏2، ص: 310 [↑](#footnote-ref-16)
17. مفردات ألفاظ القرآن ؛ ص161

قيل تقديره: لا تلقوا أيديكم، و الصحيح أنّ معناه: لا تلقوا أنفسكم بأيديكم‏ إلى التهلكة ، إلا أنه حذف المفعول استغناء عنه و قصدا إلى العموم، فإنه لا يجوز إلقاء أنفسهم و لا إلقاء غيرهم بأيديهم إلى التهلكة. [↑](#footnote-ref-17)
18. الحاقة : 29 [↑](#footnote-ref-18)
19. مثلا طلبه ای اینگونه سخن می گفت: یقین دارم خدا ارحم الراحمینه یقین دارم که شیطان رجیمه. به او گفتند این گونه سخن نگو گفت: خالق در تقدیر است. این نوع تقدیر گرفتن ها به هیچ نحو صحیح نیست زیرا لفظ موجود دال بر این معنای مقدر نیست. [↑](#footnote-ref-19)
20. تحف العقول ؛ النص ؛ ص309 [↑](#footnote-ref-20)